

نکاتی دربارهٔ حسن بصری^۱

حاج دکتر نورعلی تابنده

بسم الله الرحمن الرحيم

تا اینجا شرح احوال - نه شرح حال به معنای مصطلح در تاریخ بلکه شرح حال به معنایی که در تذکرة الاولیاء عطار آمده است - دو نفر از بزرگان را شنیدید یکی اویس قرنی و دیگری حسن بصری.

نکته‌ای که از مقایسهٔ این دو حاصل می‌شود و نتیجه‌گیری از این مقایسه باید همیشه مورد توجه ما باشد، حالات مختلفی است که عرفا دارند. فرموده‌اند که: **الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ انْفَاسِ الْخَلَائِقِ**؛ یعنی راه‌ها به سوی خدا به عدد انفاس مردم است.

۱. دربارهٔ حسن بصری مناقشات بسیاری شده است بخصوص در این باره که وی ظاهراً با حضرت علی (ع) مخالفت می‌کرده است. مقاله حاضر بخشی از گفتار دربارهٔ شیخ حسن بصری است که در تاریخ ۸/۱۱/۶ پس از قرائت کتاب تذکرة الاولیاء عطار از جانب مؤلف محترم بیان شد. در ادامه، نظر دو تن از بزرگان عرفا و علمای شیعه - مرحوم مجذوب‌علیشاه همدانی و مرحوم محمود شهابی - نیز درج گردید (عرفان ایران).

۲. با توجه به اینکه انفاس جمع نَفَس است، می‌توان این حدیث را به این معنی تفسیر کرد که راه‌ها ←

یک معنای این حدیث همین است که آدمیان در راه به سوی خدا حالات مختلفی دارند. در این باره می توان حالات اوّس قرنی را با حسن بصری مقایسه کرد. اوّس قرنی اصلاً در کار دنیا نبود. شترچرانی بود که غالباً بیرون شهر می رفت. به نحوی که حتی همسایه هایش گفته بودند هر چه ما خواستیم برایش یک منزلی بسازیم که سکونت کند، قبول نکرد و عموماً در بیابان بسر می برد. غذایش هم هسته خرما بود که آرد می کرد چنانکه رسم عرب بود و می خورد. اگر هم زیادتر بود به دیگران می داد و نگه نمی داشت. لباسش هم از پاره هایی بود که دیگران دور می انداختند و آنها را به هم می دوخت.

اما حالات حسن بصری غیر از این بود، حسن بصری واعظ بود، واعظ سرشناسی که همه او را می شناختند. حتی به قول بعضی ها با حجاج ابن یوسف که حاکم بود مراوده داشت. ولی این قول صحیح نیست، حسن از ترس حجاج بن یوسف مدت ها پنهان بود. ولی به هر جهت شخصیت مشهور و معتبر در جامعه بود.

تفاوت دوم اینکه از اوّس سلسله ای جاری نشده است. درباره خود او و اینکه مرتبی اش که بوده، بعضی ها معتقدند که مقام نبوت مستقیماً او را در سایه خودش پروراند و از این رو کسانی خود را اوّسی می گویند. البته این مطلبی است قابل تأمل ولی فعلاً مجال بحث درباره آن نیست. آنچه مسلم است این که از اوّس سلسله ای جاری نشد اما از حسن بصری به قول بعضی ها سلسله جاری شد. می گویند که از حضرت علی (ع) توسط دو نفر یکی کمیل ابن زیاد نخعی و

→

به سوی خدا به تعداد نفس های مردم است. این دو تفسیر منافاتی با یکدیگر ندارد. در تفسیر اول حدیث، مراد سلوک به معنای عام است و در تفسیر دوم به معنای خاص، یعنی در هر نفسی راهی به سوی خدا برای سالک پیدا می شود.

دیگری حسن بصری، سلسله جاری شد.

مسأله سوم این است که راجع به حسن بصری با ۱۸۰ درجه تفاوت نسبت به اوئیس قرنی، مطلب نقل شده است. بعضی‌ها می‌گویند حسن بصری با علی(ع) مخالف بود. مُحاجه‌هایی با علی کرد. بحث ما فعلاً در این قسمت است و در مسأله سلسله و جاری شدن سلسله از وی.

در میان عرب رسم است که اشخاص به غیر از اسم لقب و کنیه دارند. در مورد حسن بصری لقب و کنیه‌ای ذکر نشده است. حسن اسم است. ما شیعیان هم اکنون خیلی اشخاص با نام حسن داریم که تیمناً به نام امام حسن مجتبی(ع) اسمشان را حسن گذارده‌اند. "بصری" هم یعنی اهل بصره. لذا کاملاً طبیعی است که هر حَسَنی که در بصره بوده، اسمش حسن بصری باشد. بنابراین خیلی محتمل است اگر هم کسی بوده که آن جسارت را در برابر علی(ع) داشته یک حسن بصری دیگری بوده باشد. اما ما آن حسن بصری را تجلیل می‌کنیم که به نوکری آستان علی(ع) افتخار می‌کرد و مرید آن حضرت بود. در نامه‌ای که از حضرت زین العابدین(ع) به دست آمده، نوشته‌اند در تمام وقایع یک اثری، یک چیزی، از این حسن بصری هست. حسن بصری تحت تربیت مستقیم بود. در زمان کودکی که زمان پیغمبر بوده می‌گویند امّ سلمه، کودک را نگه می‌داشت. بعداً هم تحت تربیت علی(ع) و سپس حسنین و حضرت سجاد علیهم السلام بود. ولی خودش نیابت داشت که مردم را تربیت معنوی کند. همیشه چنین بوده است که کسانی مانند حسن بصری مردم را به طریق حق هدایت کرده و بعداً می‌گفتند که خودتان بروید پیدا کنید.

این یک روش تربیتی است و مشهور است که اول بار سقراط آن را در مباحثاتش اعمال کرد. سقراط به جای اینکه مطلبی را از خودش بگوید، همان را

از طرف مقابل سؤال می‌کرد. مثلاً می‌گفت: به نظر تو قدرت چیست؟ طرف می‌گفت: قدرت آن است که کسی بتواند هر کاری که می‌خواهد بکند. سقراط می‌گفت: چنین چیزی نمی‌شود و امکان ندارد. برای اینکه در این صورت اصلاً قدرتی وجود ندارد، بشر این همه محدودیت دارد.

سقراط دو مرتبه سؤال می‌کرد: پس با این حساب جواب تو چیست؟ قدرت چیست؟ تا بالاخره آن طرف جوابی می‌داد. سقراط مجدداً ایراد می‌گرفت تا بالاخره به یک پاسخی می‌رسیدند. سقراط مخاطب خود را هل می‌داد. مثل این است که مرغ را کیش کیش می‌کنیم که وارد لانه‌اش شود. سقراط هم تیت خود را هدف قرار می‌داد و سوفسطائیان را بالاخره به مقصود هدایت می‌کرد تا آنکه طرف مقابل می‌گفت قدرت یعنی قدرت یعنی تسلط داشتن بر خود. آن‌گاه سقراط می‌گفت: بله این قدرت است. با این رویه سقراط مقصود خویش را از زبان طرف درمی‌آورد.

حسن بصری هم چون واعظ بود بالای منبر مطالبی می‌گفت و چنان‌که رسم منبر است، واعظ بالای منبر هرچه گوید، آنجا نمی‌شود با او حرف زد. ولی بعداً اگر کسی اهل تحقیق باشد خودش می‌رود راجع به بعضی مسائل از او می‌پرسد. حسن هم با موعظه خودش مردم را راهنمایی می‌کرد. یکی از ایرادهایی که بر حسن بصری وارد کرده‌اند همین طرح مسائل دینی است ولی واقعاً باید به رویه حسن بصری توجه داشت. ممکن است حسن‌های بصری زیادی در آن ایام بوده باشد که اینک نوشته‌اند در بعضی کتب مثل طرائق الحقایق که حسن دیگری هم در بصره مشهور بود. هر حسنی که در بصره باشد و قدری شهرت پیدا کرده باشد، به حسن بصری مشهور می‌شود و این مطلب خلاف عقلی نیست. به علاوه مگر در مورد بسیاری از صحابه پیغمبر بین مسلمانان اختلاف نیست؟ اختلافاتی که گاه به

۱۸۰ درجه می‌رسد. مثلاً ما معاویه را خطا کار می‌دانیم و لذا به هیچ وجه نه تنها بر او رحمت نمی‌فرستیم بلکه احیاناً لعن هم می‌کنیم ولی عدّه زیادی از برادران مسلمان ما می‌گویند: حضرت معاویه یا امیرالمؤمنین معاویه، وقتی در مورد خلیفه‌ای این قدر اختلاف است در مورد حسن بصری مسلماً این اختلاف بین مورّخان چیز بعیدی نیست و اصولاً این اقتضای علم تاریخ است که نمی‌تواند درباره شخصیت‌های تاریخی نظر قطعی بدهد. همین الآن راجع به رجال حکومتی خودمان از مثلاً یک قرن پیش چقدر چیزهای متفاوت نوشته شده است. بعضی‌ها را به اوج افلاک بردند و بعضی‌ها را به حضیض. در دوران ماکه تمام وسایل تحقیق برای همه مردم فراهم است این اختلاف پیدا می‌شود، چه برسد به آن وقت که این امکان نبوده است.

یکی از خصوصیات عرفان هم این است که عارفان مطابق فرمایش علی (ع):
 أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ، عمل می‌کنند و می‌گویند نگاه کن به این که چه چیزی می‌گوید، حرفش چیست و نگاه نکن به اینکه چه کسی می‌گوید. اگر قولش درست باشد قبول کن وگرنه قبول نکن. اما در تاریخ‌نویسی عموماً مورّخین برای اینکه یک مطلبی را بقبولانند ذهن را از "ما قال" متوجه "من قال" کرده‌اند و شروع می‌کنند به انتقاد از گوینده این مطلب درباره تاریخ تصوّف و عرفان همراه با شدّت و سوءنیت نیز شده است. مثلاً درباره حسن بصری چون عارفان از وی تعریف می‌کنند، برخی مورّخین سعی دارند نشان دهند که وی آدم بدی بوده است. و بر این مبنا دلیل می‌تراشند که اینک راجع به کتاب مصباح الشریعه که بعضی‌ها می‌گویند از حضرت جعفر صادق نیست اگر پیرسید چرا، می‌گویند: چون به سبک صوفیه نوشته شده است. به دلیل اینکه این کتاب به سبک صوفیه گفته شده پس از حضرت جعفر صادق نیست. نمی‌گویند که چون به سبک عرفانی

است پس حضرت جعفر صادق هم این افکار را تأیید کرده است. خوب به طریق اولی همین نحوه استنباط در مورد افراد منتسب به عرفان هم به کار می‌رود. نکته دیگر این است که در طی تاریخ اسلام و تاریخ تشیع همه ائمه ماکه قطب الاقطاب بودند، یعنی در واقع نماینده الهی بودند، آن‌چنان در روی زمین دچار فشار و اختناق بودند که در اواخر زمان ائمه خصوصاً بعد از حضرت رضا(ع)، آن بزرگواران در کمال اختفاء زندگی می‌کردند، حتی زندگی عایشان در کمال اختفاء بود. اما هر کسی که بیعت می‌کرد، ولو شده یک بار، حضور امام می‌رسید. حضرات ائمه هم از میان کسانی که بیعت می‌کردند آنهایی را که استعداد پیشرفت ظاهری و باطنی داشتند، به کسانی که راه رفته بودند معرفی می‌کردند تا با آنان بیشتر معاشرت کنند. به اصطلاح عرفانی برای وی پیر صحبت یا پیر تربیت تعیین می‌کردند. حسن بصری هم از این قبیل کسان بود. از حسن بصری سلسله عرفانی مستقل جاری نشد، مثل اینکه از کمیل یا از ابراهیم ادهم یا از یزید سلسله جاری شده است. ظاهراً حسن معلّم بود، البتّه معلّم نه به معنای فقط تعلیم، بلکه مرتبی معنوی بود که کسانی که استعداد داشتند با او معاشرت می‌کردند. یکی از کسانی که خیلی به اصطلاح نزدیک و معاشر او بود حبیب عجمی است. حبیب عجمی را حسن بصری تربیت کرد البتّه نه به عنوان جاری شدن سلسله، بلکه به این عنوان که او را معرفی کرد به امام، امام هم بعد از حسن حبیب را پذیرفت. حبیب عجمی، داود طایی را تربیت کرد. داود طایی، معروف کرخی را که معروف چون دربان حضرت رضا بود، حضرت مستقیم به او اجازه اخذ بیعت هم دادند. این است که سلسله‌ای از معروف جاری شد و به نام وی با عنوان "معروفیه" مشهور است.

معروف - چنان‌که در غالب کتب صوفیه آمده - سلسله سند و اجازه خودش

را به حضرت رضا منتسب می‌کند ولی خود وی تربیت شده به دست داوود طایی است. داوود طایی مراقبش بود. داوود هم تربیت شده حبیب عجمی و حبیب عجمی تربیت شده حسن بصری و حسن بصری تربیت شده علی (ع). ولی این سلسله اجازه نیست، سلسله تربیتی است. حال هر اشتباهی را که یک نفر گفت مخالفان روی آن ذره بین می‌گذارند و بزرگش می‌کنند. چنان‌که بنا بر اختلاف اقوال درباره حسن بصری گفتند که اصلاً صوفی شیعه نیست. البته ما هم قبول داریم هر کس که با دشمن علی دوست باشد مسلماً صوفی نیست، درویش نیست. البته این رأی را به عنوان حمله بر عرفان و تصوف به کار بردند و الا حسن بصری در سلسله معروفیه نقش تربیتی داشته و نسبت معروف کرخی که به حسن بصری می‌رسد، نسبت تربیتی است. از این اشتباهات در تاریخ بین مورّخین خیلی شده و چنان‌که ذکر شد هر اشتباه جزئی هم که به دست مخالفین فقر و عرفان افتاده روی آن ذره بین گذاشتند و از گاه، کوهی آفریدند.

آنچه گفته شد راجع به حسن بصری بود ولی در مورد بقیه مشایخ عرفا هم مثل جنید بغدادی صادق است. جنید بغدادی به نظر عرفا از طرف حضرت قائم مأمور اخذ بیعت بود و اجازه داشت بعد از خودش هم جانشین تعیین کند که این کار را کرد و او جانشینی تعیین کرد که سلسله‌اش تا امروز استمرار داشته است. ولی راجع به جنید هم بعضی همین حرف‌ها را می‌زنند. حتی بعضی می‌گویند اصلاً جنیدی وجود نداشته است. چرا؟ چون در فلان کتاب اسم جنید نیامده است. خوب باید پرسید چرا به کتاب‌هایی که نام جنید در آنها ذکر شده و صحّت انتسابش تأیید شده مراجعه نمی‌کنید؟

کسی از من همین مطلب را پرسید که جنیدی نبوده است. در پاسخ گفتم که نظریه‌ای شیعی وجود دارد؛ آیا این نظریه را قبول دارید یا نه؟ نظریه شیعه این

است که در هر زمان ولی قائم باید باشد. به قول مولانا:

پس به هر دوری ولی ای قائم است
 آزمایش تا قیامت دائم است
 یک زمان پیغمبر بود، بعد علی (ع) بعد هم، ائمه اطهار تا امام دوازدهم
 علیهم السلام. این نظریه را همه شیعه قبول دارند. در زمان غیبت چه؟ آیا در زمان
 غیبت دیگر خداوند به این مردم توجه ندارد؟ آیا خداوند فقط به آن مردمی که
 امام حسین را شهید کردند، مردم آن زمان، توجه دارد؟ آیا برای مردمی که
 خلیفه شان حضرت رضا (ع) را مسموم کرد، بر روی زمین قائم مقام می گذارد ولی
 بعد ولی نیست؟ به نظر شیعه این رویه همیشه باید باشد، منتها در زمان غیبت، امام
 غایب شدند.

اگر نظریه اول را قبول داشته باشیم به نظریه دوم می رسیم و آن اینکه امام در
 زمان غیبت آیا نماینده ای را انتخاب کرد یا نه؟ علی القاعده باید قبول داشته باشیم.
 حال دیگر چه کار داریم. اگر اصل این حکم را قبول داریم، مسأله مصداقش مسأله
 ثانوی است. اینکه این فرد جنیدی بوده یا نبوده ثانوی است. یک نفری بوده که
 این کار را کرده و می گویند اسمش جنید بود. حال شما بگویید جنید نبوده بلکه
 مُنید بوده، تفاوتی در اصل قضیه ندارد. ما با کسی سروکار داریم که از جانب امام
 تعیین شده است.

در مورد حسن بصری هم همین مسأله صدق می کند. ما با حسن بصری ای
 سروکار داریم که ارادت به حضرت علی (ع) داشته است حال این ارادت تا چه حد
 بنا بر مستندات تاریخی قابل ردّ یا قبول باشد از موضوع اعتقاد ما خارج است.